

The Interaction of Ethics and Politics in the Political Thought of Machiavelli and Kant

B. Boyeri Kenari¹, M. Taheri Khonakdari^{2*}, M. Mottalib³, H. Darvishpour³

1. Ph.D. student, Department of Political Science, Political Thoughts, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
2. Department of Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
3. Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Abstract

Background: Studying the relationship between ethics and politics and creating a type of interaction between ethical theory and political theory is one of the important scientific issues in the field of political philosophy. Niccolo Machiavelli and Immanuel Kant are among the philosophers and political men who, in the Western intellectual tradition (Italy and Germany), have examined and modified the relationship between ethics and politics in their philosophical and political studies. Regardless of the essential and specific differences between the two intellectual traditions, this article, considering the general commonalities based on common socio-political issues, aims to dissect the moral and political views of each of the two Western thinkers, through the analysis of moral and political foundations, show why and how the political strategy of these two thinkers, despite their belief in two-level morality and a single point of departure, has reached different ends in approaching the relationship between morality and politics.

Conclusion: Kant, as a moral philosopher, should base politics on the principles of morality and human rights and serve global justice, and his moral theory is more substantial compared to his political theory and in line with teleology and the cosmopolitan ideal of man. However, Machiavelli, as a practical politician, sees politics as a tool for maintaining power and security that requires flexibility and sometimes ignoring moral principles, and is presented in the direction of the unity of Italy and the restoration of the glory and strength of Florence, and is more substantial compared to his moral theory.

Keywords: *Niccolo Machiavelli, Immanuel Kant, Ethics, Politics.*

***Corresponding Author:** Taheri Khonakdari M. Department of Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: taherimohammad.dr@gmail.com

How to cite: Boyeri Kenari B, Taheri Khonakdari M, Mottalib M, Darvishpour H. The interaction of ethics and politics in the political thought of Machiavelli and Kant. *Ethics and Society*, 2026; 20(4): 42-52.



Copyright © 2026 Authors. Published by Iranian Association for Ethics in Science and Technology. This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International license. (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>). Non-commercial uses of the work are permitted, provided the original work is properly cited

تعامل اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی ماکیاولی و کانت

بهروز بویری کناری^۱، دکتر محمد طاهری خندکداری^{۲*}، دکتر مسعود مطلبی^۳، دکتر حجت الله درویش پور^۳
۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۲. گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۳. گروه علوم سیاسی واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۰)

چکیده

زمینه: مطالعه رابطه اخلاق و سیاست و ایجاد نوع تعامل میان نظریه اخلاقی و نظریه سیاسی، یکی از مسائل مهم علمی در حوزه فلسفه سیاسی است. نیکولوماکیاولی و امانوئل کانت از جمله فیلسوفان و مردان سیاسی هستند که در سنت فکری غرب (ایتالیا و آلمان)، در مطالعات فلسفی و سیاسی خود به جرح و تعدیل رابطه اخلاق و سیاست پرداخته اند. این مقاله صرف نظر از تفاوت‌های ضروری و خاص دو سنت فکری، با توجه به مشترکات عمومی و مبتنی بر مسائل مشترک اجتماعی-سیاسی، بر آن است ضمن کالبدشکافی آرای اخلاقی و سیاسی هریک از دو متفکر غرب، از طریق تحلیل مبانی اخلاقی و سیاسی نشان دهد چرا و چگونه راهبرد سیاسی این دو متفکر، به رغم اعتقاد به اخلاق دوسطحی و نقطه عزیمت واحد، به غایاتی متفاوت در رهیافت رابطه اخلاق و سیاست رسیده است.

نتیجه گیری: کانت به عنوان یک فیلسوف اخلاقی، سیاست را باید بر اصول اخلاق و حقوق بشر بنا کند و در خدمت عدالت جهانی باشد و نظریه اخلاقی وی در مقایسه با نظریه سیاسی اش فربه تر و در راستای غایت انگاری و آرمان جهان وطنی انسان است. اما ماکیاولی، به عنوان یک سیاستمدار عملی، سیاست را ابزاری برای حفظ قدرت و امنیت می‌بیند که نیازمند انعطاف‌پذیری و گاهی نادیده گرفتن اصول اخلاقی است و در جهت وحدت ایتالیا و احیای شکوه و صلابت فلورانس ارائه شده و در مقایسه با نظریه اخلاقی اش، فربه تر است.

کلیدواژه‌گان: نیکولوماکیاولی، امانوئل کانت، اخلاق، سیاست.

سرآغاز

نیکولو ماکیاولی شاعر، مورخ، نمایشنامه‌نویس و از همه مهمتر فیلسوف سیاسی ایتالیایی بود که زندگی خود را صرف سیاست و میهن‌پرستی کرد. وی در سال ۱۴۶۹ در فلورانس، یکی از پنج دولت - شهر ایتالیا به دنیا آمد. ماکیاولی در ۱۵ ژوئن ۱۴۹۸ در ۲۹ سالگی به خدمت جمهوری فلورانس درآمد و رسماً کار سیاسی خود را آغاز کرد. در همان سال، نایب رئیس دیوان جمهوری و بعد دبیر شورای ده نفری آزادی و صلح شد. وی تا سال ۱۵۱۲ در این مقام خدمت کرد. ماکیاولی در فرصت‌های مختلف به ماموریت‌های دیپلماتیک فرستاده شد. این وظیفه او را به دربارهای مختلف اروپا راه برد و با افراد ذینفوذ بسیاری مانند سزار بورژیا، دوک والتینو و پسر پاپ الکساندر ششم آشنا شد و روش‌های حکومت داری او را مورد مطالعه و بررسی قرار داد و سخت شیفته او شد. ماکیاولی امید بسیار داشت که سزار بورژیا به یاری بخت سراسر ایتالیا را به صورت کشوری یگانه درآورد» (۱). بنابراین، سزار بورژیا، الگوی «شهریار»، شناخته شده‌ترین نوشته ماکیاولی شد.

تقریباً دوست سال بعد از مرگ ماکیاولی ایتالیایی، ایمانوئل کانت در سال ۱۷۲۴ در کونیگسبرگ، مرکز پروس شرقی (آلمان امروزی)، در خانواده‌ای متوسط و مسیحی لوتری زاده شد در سال ۱۷۵۵ پایان‌نامه خود را ارائه کرده و فارغ‌التحصیل می‌گردد. وی در همین سال اولین اثر مهم خود به نام «تاریخ عمومی طبیعت و نظریه آسمانی» را منتشر می‌کند. کانت در سن ۴۶ سالگی در سال ۱۷۷۰ کرسی پروفیسوری رشته منطق و متافیزیک را در شهر کونیگسبرگ به دست می‌آورد. بین سال‌های ۱۷۸۶ تا ۱۷۸۸ کانت رئیس دانشگاه کونیگسبرگ می‌شود. در سال ۱۷۸۷ استاد آکادمی سلطنتی پروس در برلین می‌شود. سال ۱۷۹۴ عضو افتخاری آکادمی علوم سن پترزبورگ می‌گردد. اما در این سال وی را متهم به تحقیر بعضی از اصول متن مقدس مسیحی کردند. به دنبال آن، در ده سال آخر عمر تحت مشکلات حاد سانسور زندگی را سپری کرد. بر سنگ نوشته آرامگاه کانت این جملات حک گردید: «دو چیز، هر چه مکررتر و ژرف‌تر به آن‌ها می‌اندیشم، ذهنم را با شگفتی و

هیبت باز هم تازه‌تر و فزاینده‌تری به خود مشغول می‌دارند: یکی آسمان پر ستاره بر فراز من و دیگری قانون اخلاقی در درون من»^(۲). تعامل اخلاق^۱ و سیاست^۲ و اولویت یکی بر دیگری از مسائل مهم فلسفه سیاسی^۳ بوده است و همواره، فارغ از بستر سیاسی، ذهن فیلسوفان سیاسی را به خود مشغول داشته است. از دیرزمان این مجادله بین فیلسوفان وجود داشته است. نماد این رویارویی در فلسفه کلاسیک، دوگانه سقراط و پروتاگوراس بوده‌اند و در دنیای جدید از رنسانس تاکنون ماکیاولی و کانت می‌باشند.

بررسی اندیشه سیاسی ماکیاولی و کانت شاید از جمله پرطرفدارترین موضوعات در دستور کار محققین بوده و هست. یکی از دلایل این امر شاید در اثرگذاری تفکرات این فیلسوفان بر زندگی سیاسی معاصر بشر باشد. در اهمیت موضوع همین بس که هر دو متفکر صاحب مکتب فکری فربه‌ای هستند که گستره فراوانی دارد. امروزه مکتب فکری «واقع‌گرایی در سیاست و روابط بین‌الملل» به نام ماکیاولی و مکتب «آرمان‌گرایی» به نام ایمانوئل کانت شناخته شده است. کمتر کسی جرأت رد این مسئله را دارد. ماکیاولی و کانت از استوانه‌ها و بنیان‌گزاران مکاتب فکری سیاسی در نحله‌های رئالیسم و ایده‌الیسم هستند. پس می‌تواند در شناخت هر چه بیشتر تفکرات این دو فیلسوف تأثیرگذار، به ویژه مقایسه تئوری‌های اخلاقی^۴ و سیاسی آنها کنکاش افزون‌تری صورت گیرد.

ماکیاولی و کانت شاید از فیلسوفان کلاسیک معاصر تلقی شوند، ولی نقش و تأثیر آنها در شکل دادن به افکار و اندیشه‌های سیاسی و بین‌المللی حال حاضر کم نیست. با توجه به اوضاع داخلی بسیاری از کشورها، در کنار اوضاع بین‌المللی و وضعیت دولت‌ها و نیز زندگی انسان‌ها در روابط بین‌الملل، ضروری است توجه شود اولاً چه نسبتی بین اخلاق و سیاست به طور وجود دارد و ثانیاً، در اندیشه و افکار فیلسوفانی چون ماکیاولی و کانت این نسبت چگونه است. شاید ضرورت توجه به این نکته را این گونه بتوان بیان داشت: از یک سو، بحران‌های سیاسی در مناطق مختلف دنیا ابعاد گسترده‌ای یافته است. از سوی دیگر، بحران‌های اخلاقی^۵ یکی از اساسی‌ترین پاشنه‌های آشیل انسان امروز است که در حال تبدیل شدن به فاجعه است. این امر ضرورت توجه به نسبت اخلاق و سیاست در اندیشه فیلسوفان سیاسی را دو چندان کرده است تا بتوان چارچوبی برای اخلاقی کردن حیات بشری در حوزه‌های مختلف طراحی کرد. این پژوهش درصدد است به بررسی اندیشه سیاسی دو تن از نمایندگان بارز فلسفه سیاسی معاصر بپردازد و با نگاه تطبیقی و روش هرمنوتیکی کوئینتین اسکینر به مطالعه برآیند تعامل اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی نیکولو ماکیاولی و ایمانوئل کانت مبادرت نماید.

بحث

سیاست در اندیشه ماکیاولی

نیکولو ماکیاولی از جمله پایه‌گذاران فلسفه سیاسی جدید است که جایگاه والایی در میان نظریه پردازان و عالمان سیاسی دارد. اغلب نویسندگانی که آثار با ارزشی در رابطه با نظریه سیاسی و یا تحول اندیشه سیاسی در غرب به نگارش درآورده‌اند. بخش یا فصلی از آثار خود را به این متفکر و دولتمرد سیاسی اختصاص داده‌اند. جان پلامناتز در انسان و جامعه ماکیاولی را متفکری که بیرون از سنت اصلی تفکر سیاسی اروپاست قلمداد کرده و معتقد است او به شیوه‌ای متفاوت با نویسندگان بزرگ قرون وسطا و نیز متفاوت با نویسندگان بزرگ قرون شانزدهم و هفدهم مردانی چون بودن هابز هوکر و لاک به جامعه و حکومت می‌اندیشید و از آنها سخن می‌گوید (۳). سیاست در اندیشه ماکیاولی آموزه‌هایی انضمامی مبتنی بر تجارب دولتمردان ایتالیایی و تاریخ فلورانس است که در شهریار و گفتارها به شهود می‌رسد. به باور ماکیاولی، آزادی و مصلحت عمومی دو اصل مهم شکوه و عظمت جمهوری روم محسوب می‌شد؛ عناصری که در ایتالیای معاصر وی کالای کمیابی شده بود و شکوه ایتالیا را تحت تأثیر جنگ قدرت میان شهریاران و وارثان کلیسای دوره میانه قرار داده بود. ماکیاولی به ویژه در گفتارها با تعریف جدیدی که از انسان و رابطه فرد با حکومت و کالبدشکافی بی‌مانندی که در تشخیص رابطه میان اخلاق و سیاست به دست می‌دهد، مقدمات گذار از فلسفه سیاسی کلاسیک را برای فیلسوفان سیاسی جدید، رقم می‌زند (۴). ماکیاولی آدمی را «بالفطره حسود» و با طبایع متغیر تعریف می‌کند که همواره رنگ می‌بازد و آنان را به سویی می‌کشد. وی ضمن بدبینی نسبت به ذات آدمیان، تصریح می‌کند هر که به آنها دل ببندد «تکیه گاهش بر آب است» (۴). وی مبتنی بر انسان شناسی و تجارب مطالعاتی خود از پیشینه فلورانس، مدعی است تکیه صرف بر نهاد مردمی موجب ناپایداری دولت و عدم اقتدار آن می‌شود، زیرا فرودست بودن موج میشود مردم پیوند مهر را هر زمان که به خودشان باشد بگسلند».

به نظر ماکیاولی، سیاست به منزله قدرت و نه مدیریت جامعه است و باید ناظر به واقع باشد و از مقام «ناکجا آباد» و «آرمان‌شهری» که هیچگاه تاکنون در عرصه عمل و حیات سیاسی تجربه نشده به عرصه عمل و در خدمت حیات، امنیت و سامان زندگی انسان درآید. سیاست تدبیر در عرصه نزاع، تصرف قدرت و به تبع آن پیشبرد اهداف است. سیاست آمده است تا با فهم منطق و مناسبات قدرت، منازعات گریزناپذیر جامعه انسانی را به سوی وحدت ملی سوق دهد. در اینجا مسئله سعادت به معنی مصلحت جامعه جهانی چنان که خواجه نصیر برای جامعه آرمانی مسلمانان آرزو داشت امری ثانوی تلقی میشود.

دین و دین داری در اندیشه ماکیاولی ابزاری برای «انضباط سپاه و اتحاد مردم و تقویت نیکان و شرمندگی ساختن بدکاران» است، و امر مولوی نیست، اگرچه بسیار است؛ بنابراین برای امر حکومت لازم نیست به دنبال شهرپاری بگردیم که به همه صفات آراسته باشد اما لازم است به صفاتی چون نرم دلی، وفاداری^۶ به عهد مردم دوستی راستگویی و دین داری مشهور باشد؛ هر چند به آنها عمل نکند؛ و چه بسا برای پاسداری از دولت ناگزیر شود این صفات پسندیده را زیر پا نهد (۴).

عبارت دیگر «همه» ای که کاملاً هم همه نیستند تصمیم می‌گیرند و این تناقض اراده عمومی با خودش و با آزادی است» (۷). او نیز همانند بیشتر نویسندگان آن زمان سه فرم از حکومت را تمیز می‌داد: دموکراسی، آریستوکراسی و پادشاهی، و حکومت‌های ترکیبی که ایدئال‌ترین فرم حکومتی بودند.

جنبه متمایز فلسفه سیاسی کانت این عقیده اوست که دانشگاه می‌بایست مدلی از کشمکش خلاقانه باشد: نقش فیلسوف در دانشگاه می‌بایست پاسبانی دانشکده‌های بالاتر باشد که در روزگار کانت الهیات، حقوق و پزشکی بودند. فیلسوف باید یقین حاصل کند که تدریس آن‌ها با اصول خرد مطابقت می‌کند، به همین ترتیب هدف صلح همیشگی در جامعه تنها زمانی می‌تواند به دست بیاید که حاکمان با فیلسوفان به صورت منظم در مشورت باشند (۷).

نخستین اثر سیاسی کانت، در دوره فلسفه انتقادی^۷، با بخشی از کتاب سنجش خرد ناب (۱۷۸۱) آغاز می‌شود. او در قطعه‌ای کوتاه، ایده نظام کامل دولت را طرح می‌کند. ایده نظام کامل دولت، همان‌طوری که کانت خود به صراحت بیان می‌کند، از افلاطون گرفته شده است. مطابق این ایده، ایجاد یک قانون اساسی که بیشترین آزادی را مطابق قانون برای انسان تأمین کند؛ به گونه‌ای که آزادی هر فرد به میزان آزادی دیگران باشد، و این قانون اساسی همچنین پایه همه قانونها قرار گیرد و ساختار نظم سیاسی را هم شکل دهد، یک ایده ضروری تلقی می‌شود (۸). از دیدگاه کانت، این ایده، یک الگوی کامل و آرمانی است که هرگز تحقق نخواهد یافت و شکاف بین ایده و اجرای آن همواره پابرجا خواهد ماند. از این رو، تمام تلاش دولتها و اعضای جامعه باید جهت نزدیک شدن و تقرب جستن به آن باشد. هرچه قانونگذاری و حکومت‌با این ایده بیشتر تطابق داشته باشد و هرچه نظم قانونی انسان‌ها به این بزرگترین کمال ممکن نزدیکتر شود، در این صورت، نظام قانونگذاری و سیاستگذاری به سوی عقلانی شدن گام برمی‌دارد و در نتیجه، نظم درست و معتبر برقرار می‌شود (۹). کانت در این مقاله، نه اصل را بیان و تحلیل می‌کند که چهار اصل مربوط به ایده غایت‌مندی و هدف‌داری در طبیعت و انسان‌شناسی و بقیه در ارتباط با موضوعات سیاسی است. او در تداوم ایده‌ای که در سنجش خرد ناب مطرح کرده بود، دستیابی به کامل‌ترین «سازمان مدنی عادلانه» که در آن عدل به نحو همگانی برپا داشته شده و آزادی به نحو بیشترین حد ممکن مطابق قانون وجود داشته باشد، یعنی جامعه مدنی را بزرگترین مساله برای نوع انسان اعلام می‌کند. تأسیس جامعه سیاسی به نظر کانت، به دلیل قابل دوام نبودن وضع طبیعی فاقد قدرت و قانون، اجتناب‌ناپذیر است.

کانت در کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، با تحلیل احکام و قوانین اخلاقی و تشریح فلسفه اخلاق^۸ خود، در باب انسان غایت فی‌نفسه، آزادی، استقلال یا خود آیینی خرد و اراده، خرد خودقانونگذار، مفهوم مملکت یا قلمرو غایات، و امر مطلق، به نتایج قابل توجهی می‌رسد که بنیاد فلسفه سیاسی او را تشکیل می‌دهد. فهم بسیاری از تحلیلهای آثار سیاسی او چون نظریه و عمل، صلح پایدار، و بویژه متافیزیک اخلاق، به فهم این اثر وابسته است. نقطه عزیمت کانت در فلسفه اخلاق، وجود

ماکیاولی با استناد به تاریخ اقدام رومولوس نخستین بنیان گذار روم و نوما پومپیلیوس جانشین او اسباب صلابت روم را به محک داوری و قضاوت می‌زند و نوما را بر رومولوس برتر میدانند زیرا وی برای ایجاد نهادهای مدنی و تأسیس مجلس سنا خود را مدیون قدرت الهی نمیدانست حال آنکه نوما با تظاهر به باورهای دینی و اخلاقی، در تقویت شکوه روم از سلف خود پیشی گرفت.

سیاست در اندیشه کانت

عمده منابع اطلاع در باره زندگی و شخصیت کانت یکی از مکاتبات اوست و دیگری زندگینامه‌های کوتاهی که دوستانش بوروفسکی و یاخمان وواسیانسکی از او نوشته اند و در سال ۱۸۰۴ یعنی سال مرگ وی منتشر شده است وی در سال ۱۷۷۰ به مقام استادی منطق و مابعدالطبیعه در دانشگاه منصوب شد. و با اینکه از جاهای دیگر سمتهایی به او پیشنهاد شد و هرگز نخواست از شهر زادگاهش را ترک کند.

فلسفه سیاسی ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) فلسفه‌ای سیاسی است، که دارای رهیافت جمهوری‌خواهی کلاسیک است (۴). کانت در کتاب صلح پایدار: یک طرح فلسفی (۱۷۹۵) فهرستی از شرایطی را ارائه می‌دهد که به باور او برای خاتمه دادن به جنگ و ساختن صلحی همیشگی ضرورت دارد. این شرایط جهانی متشکل از دولت‌های جمهوری مشروطه است که توسط اجتماع سیاسی تأسیس شده‌اند. نظریه جمهوری‌خواهی کلاسیک او در آموزه حق (۱۷۹۷) بسط داده شده که بخش نخست از کتاب متافیزیک اخلاق است. فلسفه سیاسی کانت در انتهای سده بیستم در کشورهای انگلیسی‌زبان نوزایی قابل توجهی را گذراند، به گونه‌ای که در عرض چند سال مطالعاتی بر روی آن انجام شد که در طول چندین دهه قبل بی‌سابقه بود (۵). مفهوم حاکمیت قانون مبتنی بر ایده‌هایی است که توسط ایمانوئل کانت کشف شده‌اند، برای مثال در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق می‌گوید: «وظیفه تأسیس یک حیات صلح‌آمیز پایدار و عالم‌گیر تنها بخشی از تئوری حقوق در درون چارچوب خرد ناب نیست، بلکه به صورت فی‌نفسه هدف مطلق و غایی محسوب می‌شود. یک دولت برای رسیدن به این هدف می‌باید اجتماعی از شمار زیادی از مردم باشد که حق مالکیت‌شان با تضمین‌های قانونی و توسط یک قانون اساسی مشترک محافظت می‌شود. برتری این قانون اساسی... باید به صورت پیشینی از ملاحظات دربارۀ دستیابی به ایدئال مطلق در منصفانه‌ترین و بی‌طرفانه‌ترین سازمان از زندگی مردم تحت حفاظت حقوق عمومی مشتق شود» (۶). مفهوم حاکمیت قانون در زمینه آلمانی در کتاب روبرت فون مول با عنوان «علم پلیس آلمان بر اساس اصول دولت مبتنی بر قانون اساسی» (۱۸۳۲-۱۸۳۴) ظاهر شد، که در مخالفت با حکومت پلیسی آریستوکراتیک قرار گرفت.

کانت با دموکراسی - که در آن دوره به معنای دموکراسی مستقیم بود- مخالف بود و باور داشت که حکومت اکثریت آزادی فردی را تهدید می‌کند. او می‌گفت: «درست این است که بگوییم دموکراسی ضرورتاً خودکامگی است، چراکه قدرتی اجرایی را تأسیس می‌کند که در آن «همه» برای و حتی علیه کسی که موافق نیست تصمیم می‌گیرند؛ به

قانون و معرفت اخلاقی^۹ در کردار متعارف و متداول انسان‌هاست که باید ماهیت آن مورد مذاقه فلسفی قرار گیرد. به عبارت دیگر، وجود تجربه تعهداتی و عمل اخلاقی در میان انسان‌ها، کانت را به سوی مطالعه دقیق فلسفی آن هدایت کرد.

آنگاه کانت با استناد به امر مطلق در خصوص انسان یا همان ذات خردمند، به کانونی‌ترین اندیشه فلسفه عملی خود دست می‌یابد و آن عبارت است از انسان غایت فی‌نفسه. مطابق تحلیل کانت، انسان، و بطور کلی هر ذات خردمند، به منزله غایتی [مستقل و] به خودی خود، وجود دارد، و نه صرفاً به عنوان وسیله‌ای که این یا آن اراده، خودسرانه به کارش برد، بلکه در همه کارهایش، چه به خودش مربوط شود و چه به ذات‌های خردمند دیگر، همیشه باید در آن واحد در مقام غایت دانسته شود. از دیدگاه او، خرد به یک اصل عینی اراده، به یک اصل عملی برترین، و به یک قانونی عام عملی می‌رسد که مطابق آن، نهاد خردمند همچون غایتی مستقل وجود دارد. این غایتی مستقل و غایت همگان است و انسان به حکم ضرورت، هستی خود را چنین می‌انگارد. اهمیت این ایده مرکزی در فلسفه عملی - و در نتیجه فلسفه سیاسی - کانت تا بدان حد است که فهم بسیاری از احکام و گزاره‌های سیاسی به مبنا قرار گرفتن این ایده بازمی‌گردد. تمامی تلاش فلسفه سیاسی کانت بر آن است تا درنظم سیاسی مناسب با شان انسان، این وجود، جایگاه و مقام اصلی خود را بازیابد.

کانت در فلسفه خود در پی پاسخی به سه پرسش اساسی است:

اینکه چه چیز را می‌توان دانست (نقد عقل محض)؟

اینکه چه باید کرد (نقد عقل عملی)؟

اینکه چه امید و انتظاری می‌توان داشت؟.

نقد عقل محض: وی با ترکیب دو مشرب فلسفه قاره‌ای و فلسفه انگلستان تکامل همت گمارده بود به این ترتیب وی با ترکیب این دو مشرب روند تکامل فلسفه را متحول ساخت و مسیر آن را دگرگون کرد و در این راه دو حرکت اساسی را در پیش گرفت ۱- تاکید بر نقاط قوت و توانمند سازی ادعای تجربه گرایی که می‌گوید تجربه حسی تنها منبع شناخت پ‌ منشا تمام ارا و اندیشه‌های انسان بشمار می‌رود ولی نتیجه گیری بدبینانه‌ی انرا قبول نداشت و میگفت که نمی‌توان این ارا و اندیشه‌ها را توجیه نمود و علت و عللی برای آن‌ها اقامه کرد ۲- ادعای عقل‌گرایان را نیز قبول نداشت که حقایق واقع در باره مسئله وجود یا عدم پدیده‌ها و اشیا تنها به مدد عقل قابل شناسایی است (۱۰). می‌توان حرکت کانت را خروج عقل‌گرایی و ایدالیسم از بن بست کور ان دانست کانت یازده سال چیزی منتشر نکرد تا نقد عقل محض را به اتمام رساند در سال ۱۷۸۱ بزرگترین شهکار فلسفی خود و یکی از بهترین آثار فلسفی تاریخ بشر در کنار جمهور افلاطون و اخلاق اسپینوزا را منتشر کرد (۱۱). از آنجا که دو مکتب فکری و فلسفی چون فلسفه قاره و فلسفه انگلستان در اروپا در دوران مدرن حاکم بود و نگاه کانت به این مکاتب نوعی نگاه متعادل و بینابینی یا سنتزی بود و در تلاش برای تلفیق و ترکیب آن‌ها را در پیش گرفت و توانست نام خود را در عرصه نظام فلسفی جهان و فلسفه کلاسیک المان به اوج افتخار برساند. و دستگاه فکری تحلیلی را

فراهم ساخت که به بستر نقد بعنوان یکی از بسترهای چالش بر انگیز در عرصه فلسفه مدرن اروپا تبدیل شود. و به بررسی این مکاتب پرداخت و به این نتیجه رسید که باید همانند تجربه گرایان یا همان فلسفه انگلستان ابتدا باید به قوه شناخت پرداخت و محدودیت‌ها و توانایی‌های آن را معلوم کرد و در این بستر با تدوین سه اثر مهم که بعدها به صورت آثار کلاسیک فلسفه مدرن و ایدئالیسم المانی درآمدن یعنی نقد عقل محض. نقد عقل عملی^{۱۰} و نقد قوه حکم یا نقد داوری همت گماشت.

اخلاق در اندیشه ماکیاولی

نظریه اخلاقی ماکیاولی، پارادوکسیکال و تابع منطق قدرت است. با تلفیق شهریار و گفتارها، می‌توان نتیجه گرفت که ماکیاولی در مباحث اخلاقی دو نکته را مد نظر قرار داده است نخست آنکه مسئله اخلاق در جامعه سالم را از ناسالم تفکیک می‌کند به گونه‌ای که در جامعه ناسالم اخلاق تابع ضرورت و مصلحت اندیشی سیاسی است. حال آنکه در جامعه سالم - به ویژه آنچه از حکومت جمهوری در گفتارها قرائت میشود - میتوان اخلاق را با توجه به مسائل مختلف رتبه بندی کرد. آنکه برای ماکیاولی مسئله اخلاق یک امر دو طرفه میان حاکم و حکمران نیست بلکه به باور وی زمامدار میتواند از هرگونه فعل و قید اخلاقی بر حذر باشد اما در رابطه با مردم باید خود را موجه و اخلاقی نشان دهد؛ و در اینجا شاخص قانون محور اصلی است؛ تفاوتی ندارد که حکومت جمهوری یا پادشاهی دوم باشد.

ماکیاولی زیر ساخت نهادهای حکومتی به ویژه جمهوری را در قانون و تعهد در اجرای آن میداند و از طرف دیگر، ضمانت اجرا و بنیان قانون را در اخلاق جست وجو میکند در واقع ماکیاولی قائل به رابطه ای دیالکتیک در رابطه با قانون و اخلاق است و قانونمداری اخلاق محور را تأمین کننده آزادی در نظام سیاسی می‌داند. از منظر ماکیاولی همانگونه که برای نگاهداری اخلاق نیک، قانون خوب لازم است. برای رعایت قوانین نیز اخلاق نیک ضروری است». در اینجا نخستین کار ویژه اخلاق در سطح مدنی و ملی مشهود می‌شود.

ماکیاولی در این رابطه «پاکی اخلاقی رومیان» را خنثی کننده آشوب‌های متعددی که کیان جامعه را تهدید می‌کرد میداند و بر این باور است که در «آنجا که اخلاق جامعه هنوز فاسد نشده آشوبها و اغتشاش‌ها زبان به بار نمی‌آورند ولی آنجا که فساد رخنه یافته است بهترین قوانین سودی نمی‌بخشند». حتی وجود جامعه اخلاقی^{۱۱} در روم را مایه نیک بختی آنها به شمار می‌آورد زیرا «شاهانش همین که به فساد گراییدند، تبعید شدند پیش از آنکه فسادشان به سرپای جامعه سرایت کند». با این وجود، ماکیاولی درمان جامعه ای را که فساد کیان آن را در هم گسیخته در وجود شهریار می‌بیند که با اهتمام و سخت‌گیری در اجرای قانون بتواند امید به «اخلاق نیک»^{۱۲} مردم را که مهمترین پناهگاه در حیات و شکوه دولت است دوباره احیا کند. در نگاه ماکیاولی «هیچ دژی پایدارتر از عشق و دوستی مردم نیست؛ لذا شهریارانی که بتوانند ایمان و عشق مردم را نسبت به خود نگاه دارند،



شناخت و شیر می‌باید بود و گرگها را رماند» پس فرمانروای زیرک باید همانند چزاره بورجا سنگدل و بی‌باک، باشد تا در جایی که درست پیمانی به زیان اوست و دلیلی نیز برای پایبندی به آن در میان نیست، پیمان شکسته «با زیرکی دست به کار نیرنگ و ریا شود» زیرا تجربه نشان داده «آنان که روباهی پیشه کرده‌اند، از همه کامیاب‌تر برآمده‌اند» (۱۲).

اخلاق در اندیشه کانت

هر علمی از قضایای تالیفی پیشینی تشکیل شده است، زیرا قضایای تحلیلی از آن جهت که توضیح و تحلیل مفاهیم مندرج در خود مفهوم هستند، مفید اطلاع تازه‌ای نمی‌باشند. اما قضایای تالیفی پسینی یا مؤخر از تجربه نمی‌توانند، مقوم معرفت علمی باشند. از آن نظر که تالیفی‌اند، اطلاع تازه‌ای به دست می‌دهند، ولی به لحاظ آن که مستفاد از تجربه حسی‌اند، نمی‌توانند کلی و ضروری باشند، و آنچه کلی و ضروری نباشد، داخل در معرفت علمی نیست و نمی‌تواند پایه و اساس معرفت علمی قرار گیرد. تنها قضایای تالیفی پیشینی یا مقدم بر تجربه هستند که می‌توانند پایه و اساس علم قرار گیرند. (۱۳). از این رو اخلاق نیز از قضایای تالیفی پیشینی تشکیل شده است. احکام اخلاقی نظیر، «ما باید راست بگوییم»، «ما باید به انسانهای درمانده کمک کنیم»، «ما باید به عهد خود وفا کنیم»، جزو احکام تالیفی پیشین می‌باشند. تجربه فقط درباره چپستی اشیاء بحث می‌کند و در حوزه تجربه «باید» معنایی ندارد. ما نمی‌توانیم حکم کنیم که خواص دایره چه باید باشد یا ما چه باید انجام دهیم. از این رو، احکام اخلاقی که به ما می‌گویند: «چه باید باشد»، یا «چه باید انجام شود» یا «چه باید انجام دهیم»، از احکام تجربی متمایز بوده و قابل استنتاج از آنها نیستند. به تعبیر دیگر، هیچ کس نمی‌پذیرد که انسان‌ها آن چه باید انجام دهند، انجام می‌دهند، بنابراین ما حق نداریم، نتیجه بگیریم که چون انسانها وفا به عهد می‌کنند، پس باید به عهد خود وفا کنند یا تکلیف آنهاست که به عهد خود وفا کنند. یعنی ما نمی‌توانیم از «هست»، «باید» را نتیجه بگیریم. چون کانت، تکلیف را نوعی «ضرورت» و «باید» می‌داند، بنابراین نمی‌توان آن را از تجربه اخذ کرد. به بیان دیگر اگر احکام اخلاقی بخواهند احکام درستی باشند، باید پیشینی باشند (۱۴). البته این مطلب را باید مد نظر داشت که اگر گفته می‌شود، احکام اخلاقی پیشینی، مبتنی بر تجربه نیستند، این بیان نوعی بیان سلبی است و بدان معنا نیست که ما احکام اخلاقی را قبل از تجربه می‌سازیم. همچنین منظور این نیست که یک کودک قبل از این که رنگها را ببیند و صداها را بشنود، تمام آنچه را مربوط به خیر اخلاقی است، می‌داند. کانت معتقد است، هیچ شناختی به لحاظ زمان قبل از تجربه نیست و با تجربه است که شناخت آغاز می‌شود. (۱۳)

کانت معتقد است که معرفت و علم، از ترکیب دو چیز یعنی ماده و صورت تشکیل می‌شود. ماده آن از خارج، وارد ذهن می‌شود و صورت را ذهن از پیش خود عرضه می‌کند. به واسطه همین صورتهای ذهنی است که انسان می‌تواند قوانین کلی و ضروری در هر علمی را توجیه کند. زیرا، تجربه صرف نمی‌تواند قوانین کلی و ضروری را عرضه کند. درست

بیشترین پشت گرمی را برای استمرار دولت خود برپا می‌کنند و این جز با ترویج اخلاق نیک حاصل نخواهد شد. در اینجا دومین کارویژه اخلاق یعنی کاربست آن در عرصه جنگ معلوم می‌شود؛ کسانی که به زر و صله شهریار دل خوش دارند تا زمانی که خطر از ایشان دور باشد، جان مال و زندگی و فرزندان خود را فدای شهریار می‌کنند اما به روزگار خطر کردن بر او می‌شورند زیرا دوستی ایشان بر پایه زر است، پس آنگاه که زر از میان برود ایشان نیز پیوند مهر و دوستی خود را می‌گسلند؛ لذا برای شهریاری که تنها به نویدهای ایشان دل خوش کرده و اندیشه‌ای در کار خویش نکرده باشد سرنوشتی جز نابودی نیست.

در اندیشه ماکیاولی، نجات وطن از اوجب واجبات است و زمانی که «زندگی وطن در خطر باشد دفاع از آن چه از راه افتخارآمیز و چه به وسایل ننگ آور» لازم است. زیرا هنر جنگ به معنی واقعی همین است و تنها با نیرنگ است که می‌توان دشمن را غافلگیر کرد؛ از این رو نیرنگ همیشه مایه ننگ نیست بلکه در جنگ پسندیده و مایه افتخار است؛ مشروط بر اینکه خلف وعده و پیمان شکنی نشود زیرا از چنین نیرنگهایی میتوان بر قلمرو افزود ولی نمی‌توان «شرف و نام نیک به دست آورد.

در اینجا ضرورت اخلاقی و مصلحت سیاسی برای «جهانگیری و جهانداری» به عنوان نقطه ثقل نظریه سیاسی ماکیاولی در رابطه سیاست و اخلاق نقش ایفا می‌کند. حتی می‌توان مدعی شد که تفسیر سایر آرای او در مورد سیاست مثل آزادی^{۱۳}، نظام جمهوری و فن جنگ، بدون فهم این نکته قابل فهم نیست. از همین جاست که ماکیاولی با الهام از رفتار چزاره بورجا در امر کشورداری و مردمداری به شهریاری جویای نام اندرز می‌دهد: امیر باید نیروی بازو و نیرنگش را به گونه ای نمایش دهد که مردم به او اعتماد کنند و هم از او ترسند و هم او را دوست داشته باشند؛ با امرای داخلی نیز چنان رفتار کند که از او نافرمانی نکنند و با رقبایش نیز به گونه ای معامله کند که وجودش را بر نابودی اش ترجیح دهند و در تنگناها به یاری اش بشتابند؛ و بالاخره چنان باشد که در مردم هم مهر برانگیزد و هم ترس و سپاهیان از وی فرمان برند و بزرگش دارند... هم به خشونت بکشد و هم مهربان باشد هم بزرگمنش باشد و گشاده دست هم سپاهی سرکش را براندازد و هم سپاهی فرمانبردار را پی افکند و با شاهان و امیران چنان طرح دوستی دراندازد که با شوق به یاری ایش برخیزند و در گزند رسانیدن به وی پروا کنند.

به باور ماکیاولی، شهریاری یعنی آیین جهانگیری و جهانداری بر دو پایه استوار می‌شود: قانون برای رفتار با انسان شایسته، و ددمنشی برای رفتار با ددان. بر شهریار است که هر دو روش را نیک بشناسد و «شیوه های ناپرهیزگاری را بیاموزد. و بداند که آن را کجا و چگونه به کار بندد تا بتواند قبل از اینکه فرمانبرداران تیر از ترکشش خالی کنند و زره از او بگیرند، زره و تیر و کمانی دیگر ساز کند؛ و این نیز به دست نمی‌آید مگر اینکه شهریار، بسان روباه دارای سرشتی انعطاف‌پذیر و حیل‌گر باشد زیرا شیر ساده دل و بی‌باک، هرچند به راحتی بر رماندن گرگان وقوف دارد اما دامها را نمیشناسد از این رو روباه می‌باید بود و دام‌ها را

همانطور که کانت کشف کرد که شناخت علمی در صورتی ممکن است که ذهن مقولات پیشین را بر تجربه اطلاق کند، همان گونه هم می‌گوید که اساس و منشأ الزام و تکلیف را نباید در طبیعت انسانی یا در اوضاع و شرایط جهانی محیط بر او پی جویی کرد؛ بلکه آن را صرفاً بطور پیشینی در مفاهیم عقل جست و جو کرد (۱۵). بنابراین احکام کلی و ضروری که احکام تالیفی پیشین هستند و اساس هر علمی را تشکیل می‌دهند از دو جزء ذهنی و خارجی تشکیل شده‌اند؛ جزء ذهنی، صورتهای پیشین ذهن است و جزء خارجی، داده‌های تجربی اند. برای فهم بهتر جایگاه فلسفه اخلاق از نظر کانت، شایسته است که تقسیمات فلسفه را از نظر او مورد بررسی قرار دهیم. کانت از زبان یونانیان باستان که مورد تأیید خود او نیز هستند، نقل می‌کند که آنها، فلسفه را به سه علم تقسیم کرده‌اند: ۱- فیزیک ۲- اخلاق ۳- منطق (۱۶). منظور کانت از یونانیان، رواقیان هستند که عین این تقسیم را بکار می‌بردند. اما منظور از علم چیست؟ علم مجموعه منظمی از دانش است (۱۷). اما فلسفه، یا معرفت عقلی، یا مادی است که درباره موضوعی بحث می‌کند و یا صوری است که فقط با صورت فهم و عقل سر و کار دارد. (۱۶) ۱- معرفت مادی^{۱۴}، معرفتی دارای متعلق و موضوع است که درباره آن فکر و اندیشه می‌شود. معرفت مادی نه تنها شامل معرفت علمی است، آن گونه که ما عموماً می‌فهمیم، بلکه شامل زیباشناختی، روان شناختی و ما بعدالطبیعه نیز می‌شود، حتی اصول اخلاقی در فهرست معرفت مادی قرار می‌گیرند. ۲- معرفت صوری^{۱۵} را می‌توان به عنوان روشی توصیف کرد که ما درباره موضوعات و تعلقات معرفت مادی فکر می‌کنیم. بنابراین معرفت صوری، معرفت تفکرات یا عواطف نیست، معرفت صوری را می‌توان منطق نامید. اما کانت از دو نوع منطق سخن می‌گوید:

۱- منطقی که با صورتهای فاهمه و عقل سر و کار دارد.

۲- منطقی که با معیارها و قواعد کلی فکر سر و کار دارد.

اشتراک هر دو منطق در این است که سر و کاری با موارد خاص شناخت ندارند. به بیان دیگر، منطق نوع صوری شناخت است. بنابراین، کانت، صورت را به دو معنا به کار می‌برد: جنبه صوری استدلال و ساختار صوری که زمینه و مبنای تجربه است. (۱۷) اما فلسفه یا معرفت مادی که از موضوعات خاص و قوانین حاکم بر آنها بحث می‌کند بر دو گونه است. این دو گونه منطبق با دو نوع قوانین متفاوت است. فلسفه مادی که درباره قوانین طبیعت بحث می‌کند، طبیعیات یا فلسفه طبیعی نامیده می‌شود، در حالی که فلسفه مادی که درباره قوانین آزادی و اختیار بحث می‌کند، اخلاق یا فلسفه اخلاق نامیده می‌شود. (۱۷).

تمایزی که می‌توان بین قانون طبیعت و آزادی گذاشت، این است که قانون طبیعت، وقایعی را که همواره رخ می‌دهند، توصیف می‌کند یا به عبارتی توصیفی است. ولی قانون آزادی، دستوری است؛ به این معنا که آن چه را فاعل باید برای برآوردن تکلیف اخلاقی اش انجام دهد، دستور می‌دهد. قوانین طبیعی، دستور و فرمان به طبیعت نمی‌دهند. بنابراین اگر پدیده‌ای از قانون تخلف کند، دانشمندان دوباره آن پدیده را بررسی می‌کنند یا در قانون طبیعت تجدید نظر می‌کنند و سخن از نافرمانی آن

پدیده از قانون مطرح نیست. اما قوانین اخلاقی فرمان می‌دهند و اگر فاعل آن قانون را عمل نکند، نافرمانی مطرح است و این نافرمانی را می‌توان بدون تجدید نظر در قانون تبیین کرد. (۱۷)

کانت، مانند متقدمان و متأخران خود معتقد است، قوانین منطق که کلی اند پیشینی و مبتنی بر عقل هستند، زیرا تجربه نمی‌تواند ویژگی ضروری این قوانین را عرضه کند. اما هم علم طبیعی و هم اخلاق تا حدی مبتنی بر تجربه حسی هستند؛ یعنی هر کدام بخش تجربی دارند. چون علم طبیعی باید قوانینش را بر طبیعت به عنوان موضوع و متعلق تجربه اعمال کند و اخلاق باید قوانینش را بر اراده انسان، تا جایی که از طبیعت اثر می‌پذیرد. بخش علم طبیعی معمولاً علوم طبیعی نامیده می‌شود؛ یعنی این علم تحقیق می‌کند که چگونه پدیده‌ها و عوامل، در رخداد و تغییر پدیده مورد نظر اثر می‌گذارند. بخش تجربی اخلاق، شامل انسان‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی یا علوم اجتماعی (بطور کلی) است که تحقیق می‌کنند، چگونه عوامل پیشینی وراثت، اصل، نسب، محیط، جامعه، فعالیت یا انتخاب انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. هر دوی این علوم، قوانین توصیفی را در مورد روش کار کرد و رخداد پدیده‌های مشهود تدوین و تنسيق می‌کنند. (همان). فلسفه و شناختی که مبتنی بر تجربه باشد، فلسفه تجربی نامیده می‌شود، اما فلسفه‌ای که آموزه‌هایش را تنها از اصول پیشینی بگیرد، فلسفه محض نامیده می‌شود. منطق که در هیچ موردی مأخوذ از تجربه نیست و فقط جنبه صوری دارد، فلسفه صوری محض نامیده می‌شود. فلسفه مادی محض که متعلق تحقیق خود را در تجربه نمی‌یابد، ما بعدالطبیعه نامیده می‌شود. علم طبیعی و علم اخلاق هر دو یک جنبه تجربی و یک جنبه پیشینی دارند. جنبه پیشینی و عقلی آنها، ما بعد الطبیعه نامیده می‌شود. بنابراین ما دو نوع مابعدالطبیعه داریم. ما بعد الطبیعه اخلاق و ما بعدالطبیعه طبیعت. تا این جا کانت بین آنچه بطور کلی علم و فلسفه می‌نامیم، تمایز قائل شده است. علم (فلسفه تجربی یا متأخر) مأخوذ از شواهد تجربی و محسوس است. فلسفه محض (ماتقدم یا عقلانی) تحقیق و بررسی کاملاً عقلانی است. هنگامی که این فلسفه محض کاملاً صوری باشد منطق نامیده می‌شود و هنگامی که درباره محتوای شناخت بحث می‌کند مابعدالطبیعه نامیده می‌شود. از آن جا که فلسفه مادی محض با دو نوع متعلق، یعنی طبیعت و اخلاق سر و کار دارد. بنابراین ما دو نوع ما بعدالطبیعه داریم: ما بعدالطبیعه طبیعت که معرفت پیشینی درباره قوانین ما تقدم طبیعت است و ما بعد الطبیعه اخلاق که معرفت پیشینی درباره قوانین اخلاقی ماتقدم است. در این صورت می‌توانیم مابعدالطبیعه اخلاق را چنین تعریف کنیم: تحقیق پیشین درباره معرفت قوانین اخلاقی حاکم بر رفتار انسانی. (۱۶) کانت ما بعدالطبیعه اخلاق را، فلسفه اخلاق نیز نامیده است. حال که تعریف مشخصی از فلسفه اخلاق از دیدگاه کانت ارائه شد، لازم است که وظیفه فلسفه اخلاق را نیز روشن کنیم.

کانت بطور کلی اعتقاد دارد، وظیفه فلسفه این است که عناصر پیشینی و تجربی معرفت ما را از همدیگر متمایز ساخته و بررسی کند که چه توجیهی برای قبول عناصر پیشینی داریم. در مورد فلسفه اخلاق، وظیفه

یعنی هنگامی که اراده بد، آنها را بکار می‌گیرد، کاملاً بد می‌شوند. بنابراین آنها خیرهای مشروطند، یعنی تحت شرایط خاصی خیرند نه مطلقاً و به خودی خود. تنها اراده خیر است که می‌تواند خیر فی نفسه یا خیر مطلق و غیر مشروط باشد. اراده خیر این طور نیست که در یک جا خوب و در جای دیگر بد باشد (۱۴). اما کانت برای این که ماهیت اراده خیر را روشن کند، از مفهوم تکلیف کمک می‌گیرد. اراده‌ای که بخاطر تکلیف عمل می‌کند، اراده خیر است؛ اما این طور نیست که هر اراده خیری، ضرورتاً همان اراده‌ای باشد که بخاطر تکلیف عمل می‌کند؛ بلکه اراده کاملاً خیر یا اراده مقدس هرگز بخاطر تکلیف عمل نمی‌کند، زیرا در خود مفهوم تکلیف مفهوم غلبه بر خواست‌ها و امیال وجود دارد (۱۴). اما تکلیف چیست؟ کانت می‌گوید: «تکلیف به معنای ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون است» (۱۶). او در توضیح احترام می‌گوید: احترام منحصر به فرد است. این احساس متوجه شیء حسی نیست و به ارضای تمایلات طبیعی ما هم مربوط نمی‌شود. احساس احترام از آن جا برمی‌خیزد که من آگاهم که اراده‌ام بدون مداخله هیچ متعلق حسی، تابع قانون است. به بیان دیگر، احساس احترام، احساسی نیست که برای برخورداری از آن، نیاز به تلاش ما داشته باشد، بلکه آن بطور مقاومت ناپذیری از تصور ما از قانون اخلاقی پدیدار می‌شود. به بیانی، احساس احترام، احساسی است که خود برآمده از طریق مفهوم عقل است (۱۹).

تحلیل نسبت اخلاق و سیاست در اندیشه ماکیاولی و کانت

اندیشه سیاسی ماکیاولی بر اساس واقعیت‌ها و ناظر بر رفع تنش و نزاع میان گروه‌های اجتماعی رقیب و وحدت ایتالیاست؛ زیرا چنین نزاعی فقط هنگامی رخ می‌نماید که از اخلاق یک امور مصلحت مراد شود یعنی قواعد کلی که بر پایه آن یک شخص مفیدترین ابزارها را برای افزایش سود و صرفه جویی خویش برگزیند. به عبارت دیگر، ماکیاولی با استفاده از تاریخ ایتالیا و تجارب عملی و سیاسی که خود بازخوانی کرده، صرفاً نظریه‌هایی را تجویز میکند که حداقل تا زمان وی کارآمد بوده اند و از آزمون سیاست عملی در ایجاد صلح و آرامش و شکوه ایتالیا با موفقیت گذر کرده است؛ به بیان دیگر اندیشه‌های آرمان‌گرایانه‌ای که در عرصه سیاست عملی تجربه نشده مطلوب نظر نیافته است. در چنین شرایطی ماکیاولی اسباب آزادی و نظام جمهوری را نیک می‌شمارد و برای رسیدن به چنین اسبابی، حداقل تا دوره دستیابی معقول به جمهوری چاره کار را در وجود شهریاری نیرومند و مقتدر می‌یابد؛ شهریاری که با مینا قرار دادن مصلحت عمومی و خیر همگانی از هر وسیله‌ای می‌تواند برای تحقق نظام سیاسی مقتدر سود جوید؛ از این رو، نظریه اخلاقی ماکیاولی تابع منطق قدرت است؛ لذا با توجه به مستندات ارائه شده، منطق درونی آموزه‌های ماکیاولی این گونه قابل استنباط است که وی در مباحث اخلاقی خود، دو امر را مد نظر قرار داده است. نخست، آنکه مسئله اخلاق در جامعه سالم را از ناسالم تفکیک می‌کند؛ به گونه‌ای که در جامعه ناسالم اخلاق تابع ضرورت و مصلحت اندیشی سیاسی است. حال آنکه در جامعه سالم تا حدودی اخلاق در رابطه با مسائل مختلف رتبه بندی میشود و برای نمونه رعایت اخلاق دینی را

فیلسوف جست و جو و در صورت امکان اثبات اصل اعلاای اخلاق است. به بیان ساده‌تر، باید پرسیم که منظور از تکلیف یا الزام اخلاقی چیست و توجیه ما برای پذیرش این که ما اساساً دارای تکلیف هستیم چیست (۱۵). به بیان ساده‌تر، وظیفه فلسفه اخلاق، کشف این نکته است که ما چگونه قادریم به اصولی از رفتار برسیم که برای همه انسانها الزام آور است. وی مطمئن بود که ما نمی‌توانیم، این اصول را صرفاً از طریق مطالعه و بررسی رفتار بالفعل مردم کشف کنیم، زیرا اگر چه این بررسی، اطلاع انسان شناختی مهمی درباره چگونگی رفتار انسانها به ما ارائه می‌کند، ولی درباره این نکته که آنان چگونه باید رفتار نمایند، مطلبی به ما نمی‌گوید. با این همه، هنگامی که می‌گوییم: «ما باید راست بگوییم» بطور قطع حکم اخلاقی صادر کرده‌ایم. بنابراین از مطالب گذشته، نتیجه می‌گیریم که احکام اخلاقی، احکام تالیفی مقدم بر تجربه‌اند که نمی‌توان کلیت و ضرورت آن را که بیان دیگری از «باید» است، از تجربه اخذ کرد. از این رو، «باید» از جانب ذهن عرضه می‌شود نه تجربه. در واقع، معرفت اخلاقی حاوی عناصر متعدد مختلفی است و وظیفه اولیه فیلسوف اخلاقی - اگر چه تنها وظیفه ممکن او نباشد این است که عنصر پیشینی را آشکار ساخته و آن را از قید کلیه عناصر مأخوذ از تجربه آزاد و در عقل عملی نمودار کند (۱۸). کانت در مورد نیاز به فلسفه اخلاق بسیار تأکید می‌ورزد؛ زیرا تا مادامی که ما شناختی از ماهیت تکلیف، نداشته باشیم، نمی‌توانیم اعمال اخلاقی خود را درست تشخیص دهیم. از نظر کانت برای این که فعلی، از دیدگاه اخلاقی، خوب باشد، صرف مطابقت با قانون اخلاقی و تکلیف کافی نیست، بلکه باید از سر تکلیف و قانون اخلاقی باشد (۱۴) اگر ما نتوانیم تکلیف را در شکل محضش به دست آوریم، ممکن است وادار شویم، صرفاً برای کسب لذت و آسایش عمل کنیم که در این صورت اخلاقی نخواهند بود. افعالی که چنین مبنایی داشته باشند ممکن است گاه مطابق با تکلیف باشند و گاه مخالف آن و هیچ کدام از این موارد اعمال خوب اخلاقی نخواهند بود، زیرا آنها از یک انگیزه غیراخلاقی نشأت گرفته‌اند (۱۶). اگر همه ما تکلیفی داریم که باید انجام دهیم، باید امکان شناخت آن تکلیف را نیز داشته باشیم. مطابق نظر کانت، هر فردی باید، هر چند بطور مبهم، دارای فلسفه اخلاق محض یا فلسفه محض تکلیف باشد که در واقع نیز دارد. ادعای کانت چیزی بیش از تدوین و صورت بندی روشن اصل اخلاقی که در احکام اخلاقی متداول به کار برده می‌شود، نیست (۱۶).

کانت برای رسیدن به ماهیت تکلیف که وظیفه فلسفه اخلاق است، از یک روش تحلیلی استفاده می‌کند، یعنی مطالب فلسفه اخلاق خود را از اعتقادات اخلاقی متعارف شروع می‌کند و می‌کوشد پیش فرض آنها، یعنی اصل اعلاای اخلاق را کشف کند. او استدلال خود را چنین آغاز می‌کند: محال است چیزی در جهان و حتی خارج از آن تصور کرد که بدون قید و شرط، خیر باشد، مگر فقط اراده نیک و خیر را (۱۶)

این بدین معناست که اراده خیر، تنها و فقط همان، خیر است. بسیاری از اشیاء مانند: ثروت، علم، تیزهوشی، شجاعت، همت و پشتکار وجود دارند که در بسیاری جهات خیرند، ولی در همه اوضاع و شرایط خیر نیستند.

در یک چهارچوب، خاص تأیید می‌کند دوم آنکه برای ماکیاولی مسئله اخلاق، امر دو طرفه میان حاکم و حکمران نیست بلکه به باور وی، زمامدار می‌تواند از هرگونه فعل و قید اخلاقی برحذر باشد اما در رابطه با مردم باید خود را موجه و اخلاقی نشان دهد این دو امر در دو سطح قابل پیگیری است در سطح اول (جمهوری خواهی آرمان گرایانه‌ی ماکیاولی قائل به رابطه‌ای دیالکتیک در رابطه با قانون و اخلاق در جامعه است و در سطح دوم (مصلحت‌اندیشی واقع گرایانه در صدد حفظ نظم و ثبات و بازگرداندن امور در مجرای حقیقی است که ماکیاولی نقطه آغاز آن را سیاست می‌داند.

در مقابل، کانت بر جنبه اخلاقی سیاست یا آرمانگرایی آن تأکید داشت. در اندیشه کانت سیاست با هماهنگی و همزیستی با اخلاق توأم است و نظر دارد که نزاعی بین سیاست به معنی بخش کاربردی حق و اخلاق بمعنی بخش نظری حق وجود ندارد زیرا چنین نزاعی فقط هنگامی رخ مینماید که از اخلاق یک امور مصلحت مراد شود یعنی قواعد کلی که بر پایه آن یک شخص مفیدترین ابزارها را برای افزایش سود و صرفه جویی خویش برگزیند این همانند انکار وجود اخلاق است و در این زمینه می‌گوید که دو شخص سیاستمدار اخلاقی و موعظه گر سیاسی بعنوان نماد در مکتب اخلاق وظیفه گرا و اخلاق وظیفه‌گرا و اخلاق سودگرا معرفی می‌کند ماکیاولی توانست تفسیری مدرن از دیانت بر پایه بیگانه ستیزی و وطن پرستی تکیه داشت بدهد. در آرای کانت سیاست با هماهنگی و همزیستی اخلاق همراه است و نزاعی بین سیاست به معنی بخش کاربردی حق و اخلاق به معنی بخش نظری حق وجود ندارد و اندیشه کانت در باره جامعه در ارتباط به اخلاق و سیاست بر آزادی و قانون تأکید دارد. بنیان اندیشه کانت بر اساس فلسفه اخلاق و حقوق او مبتنی بر مفهوم اراده آزاد و خود بنیان است که به تبعیت از امر مطلق وابسته است «با انسانیت هم در غالب شخص خود و هم شخصیت دیگران هرگز نه فقط همچون وسیله بلکه بعنوان غایت رفتار کنی. کانت: جایگاه امر مطلق در قانون اخلاقی بر عدم حق انسان بر استفاده از دیگران بعنوان وسیله‌ی نیل به اهداف نیست بلکه انسان غایت فی نفسه مطرح است (۲۰). از نظر قانون اساسی نزاع هنگامی رخ می‌دهد که از اخلاق یک امور مصلحت مراد شود. یعنی قاعده کلی که بر پایه آن یک شخص مفیدترین ابزارها را برای افزایش سود و صرفه خویش برگزیند این همانند انکار وجود اخلاق است و در این زمینه می‌گوید که دو شخص سیاستمدار اخلاقی و موعظه گر سیاسی بعنوان نماد در مکتب اخلاق وظیفه گرای اخلاق و اخلاق سودگرا معرفی میکنند ولی سیاستمدار اخلاقی را شخصی معرفی میکند که اخلاق را مناسب سود و منفعت خودی درآورد. و برای سیاستمدار اخلاقی سیاست تابع اخلاق است اما موعظه گر سیاسی اخلاق تابع سیاست است. وی با مقایسه بین موعظه گر سیاسی و سیاستمدار اخلاقی تفاوت قایل است و سیاست سودگرانه را چنین معرفی میکند ۱- ابتدا عمل کن و سپس کردار خود را توجیه کن ۲- اگر مقصری آنرا انکار کن ۳- تفرقه بینداز و حکومت کن (۲۱). اخلاق در آرای کانت در فلسفه عملی خود همچون فلسفه نظری‌اش در پی قانون اخلاقی است که خود ساختار عقل عملی صرف

نظر از تجربه استخراج شود اندیشه اخلاقی کانت مبتنی بر این ایده ذات است که اخلاقی عمل کردن و مطابق عقل عمل کردن هر دو یکی است (۲۲). کانت نظریه اخلاقی خود را بر مبنای این باور تدین می‌کند که آنچه تعیین می‌کند افراد باید چگونه عمل کنند عقل است. «کانت معتقد است که مفهوم امر اخلاقا نیک و امر اخلاقا بد باید در چارچوب قانون اخلاقی تعریف شود. اگر مفهوم خوب منطقاً بر تصور قانون اخلاق تقدم داشت فقط ممکن بود مفهوم چیزی باشد که وجودش نوید بخش لذت است... تشخیص این امر صرفاً موکول به تجربه است که چه چیز خوب و چه چیز بد است (۲۳). «احکام تجربی کمی وموقت هستند و احکام اخلاقی کیفی و جنبه موقت ندارند» اگر معنی نیکی اخلاقی خوشایند بودن یا هر خاصیت تجربی دیگری بود همه داورها اخلاقی کلی ما بر اساس تعمیم تجربه بدست می‌آمد که فقط می‌شد گفت تاکنون استثنا بر نداشته است. ولی به وضوح میبینیم که چنین نیست وقتی بر مبنای عمومیت دادن به تجربه حکم میکنیم که هر انسان بیش از رسیدن به سن هزار سالگی میمیرد این با حکم به اینکه هر عمل بیرحمانه‌ای که به خاطر نفس بیرحمی انجام شود از لحاظ اخلاقی قبیح است. احکام کلی اخلاقی بر خلاف احکام کلی تجربی جنبه موقت ندارند. اگر تعریف ما این باشد که چیزی اخلاقاً نیکوست که بتوانیم آن را به پیروی از امر مطلق اداره کنیم حکم به اینکه فلان کار از لحاظ اخلاقی نیکوست جنبه موقت نخواهد داشت. (۲۳) اثبات قانون اخلاقی که فاقد معرفت نظری هستند فقط جنبه علمی دارند.

«به عقیده کانت تبعیت آدمی از قانون اخلاق که او خود آن را برای خویشتن مقرر کرده است پ ولی در اطاعت یا سرپیچی از آن آزاد است مستلزم این فرض می‌شود که انسان اخلاقاً مختار باشد. این فرض که قول به آن در باره جهان پدیدارها بدون تناقض ممکن نیست ضرورتاً به انسان بعنوان ذات معقول راجع می‌شود و یکی از سه اصل موضوعی عقل عملی است. واصل دیگر فرض جاودانگی یا بقای نفس برای انسان است و سومین فرض فرض وجود خداوند است (۲۳) در نظر کانت برای مردمی که به گناه که به معصیت در برابر پاکی منجر می‌شود و افراد پاک و معصوم کمتر دچار گناه میشوند یکی از فضایل و دانسته‌های اخلاق را معصومیت قلمداد کرده و میفرماید: قانون اخلاق همانا معصومیت است و این کمالی است که هیچ موجودی عاقل در هیچ لحظه‌ای از هستی قادر به حصول آن نیست و این فقط در سلوک پایان ناپذیر موجود عاقل یعنی جاودانگی و یا بقای نفس (۲۳) که همان خداوند بزرگ و معصومین در دیدگاه مسلمانان قرار دارد که بدلیل اینکه گناهی مرتکب نمیشوند در زمره معصومین قلمداد می‌گردند و ذات مقدس خداوند را جاودانگی که همیشه و در همه حال زنده و جاوید است. دلیل اخلاقی بر اثبات وجود خدا با استفاده از تصور برین یا خیر اعلا اقامه می‌شود و مستلزم وجود کمال اخلاقی و همچنین سعادت متناسب با آن است. (۲۴) انسان‌ها با وجود اخلاق به درجه بالا میرسند و این اخلاق یا خیر اعلا آن‌ها را بسوی آرامش و امنیت و وحدت همان سعادت است سوق می‌دهد انسان موجودی اخلاقی است و از این رو

کانت قواعدی را ارائه می‌دهد که از طریق آنها می‌توان اصول کلی و ضروری اخلاقی را تشخیص داد.

۲. سعادت در نظریه سیاسی ماکیاولی معطوف به سعادت این جهانی است حال آنکه سعادت در نظام فکری کانت تلاش برای سعادت مند شدن در چارچوب اخلاق را، تلاشی فضیلت‌مندانه و تکلیف‌غیرمستقیم عقل معرفی کرده است که می‌توان از آن با عنوان سعادت اخلاقی نام برد.

۳. تجویز ماکیاولی معطوف به وحدت نظام مختار است حال آنکه تجویز کانت مبتنی بر عقل عملی و وجدان اخلاق است.

۴. امر سیاسی در اندیشه ماکیاولی مبتنی بر نظریه اخلاقی وظیفه‌گرا و در معنای محدود و ناظر بر قدرت سیاسی است و بیشتر براساس منطق قدرت شکل گرفته است. ولی امر سیاسی در اندیشه کانت مبتنی بر نظام جمهوری در خدمت تحقق خود آیینی، به عنوان مفهومی اخلاقی است که حلقه اتصال سیاست را آزادی و همین خودآیینی انسان با اتکاء به اصل عام حق می‌داند.

۵. ماکیاولی حساب قدرت سیاسی را از شریعت مقدس جدا می‌کند و دومی را در خدمت اولی قرار می‌دهد اما اخلاق مبتنی بر تکلیف کانت، اخلاقی است که بر پایه اصالت عقل استوار است. اخلاق رواقیون، مالبرانش، لایب‌نیتس و شوپنهاور و بسیاری دیگر ناشی از دستگاه مابعدالطبیعه (متافیزیکی) آنهاست. آنان اخلاق را از دین استنتاج می‌کردند. اما کانت به خود می‌بالد که اخلاقی را بنا نهاده که از دین و متافیزیک مستقل است. در فلسفه کانت، به عکس سایر دستگاه‌های فلسفی، متافیزیک و دین بر پایه اخلاق قرار گرفته است.

۶. ماکیاولی اندیشمند نظام جمهوری است که غایت آزادی شهروندان را دنبال می‌کند و مصلحت دولت و خیر عموم، از هر امر دیگری مهم‌تر است اگر چه اخلاق در آن بی‌معنی است. اما کانت اندیشمند نظام سیاسی عقل‌محور است که چنین امری غایت‌نظم و قانون را در جامعه پیاده می‌کند و مصلحت دولت و خیر عموم معطوف به «قانون فراگیر» است. قاعده اخلاقی اصلی کانت این است که شخص باید همواره چنان عمل کند که گویی شیوه عمل او قانون فراگیر طبیعت خواهد شد و همواره و همه‌وقت قانون کلی خواهد بود. و کانت بیان می‌کند که انسان غایت‌فی‌نفسه است و باید با هر انسانی، خواه خود و خواه دیگران به عنوان غایت رفتار کرد نه وسیله رسیدن به هدف.

سرانجام در یک جمع‌بندی نهایی، کانت به عنوان یک فیلسوف اخلاقی، سیاست را باید بر اصول اخلاق و حقوق بشر بنا کند و در خدمت عدالت جهانی باشد و نظریه اخلاقی وی در مقایسه با نظریه سیاسی اش فربه‌تر و در راستای غایت‌انگاری و آرمان جهان‌وطنی انسان است. اما ماکیاولی، به عنوان یک سیاستمدار عملی، سیاست را ابزاری برای حفظ قدرت و امنیت می‌بیند که نیازمند انعطاف‌پذیری و گاهی نادیده گرفتن اصول اخلاقی است و در جهت وحدت ایتالیا و احیای شکوه و صلابت فلورانس ارائه شده و در مقایسه با نظریه

باید طالب وضعی مثالی و در حد کمال مطلوب باشد که هر موجود عاقل نه تنها در آن به مرتبه عصمت برسد بلکه به همان قدر و همان نوع سعادت که مستحق آن است دست یابد. (۲۵) برای بدست آوردن مشی اخلاقی که ضرورت جامعه ایجاد میکند داشتن اختیار انتخاب آن اخلاق از ضروریات جامعه است. آنچه بایستی باشد باید حصولش صورت‌پذیر باشد زیرا لازمه هر تکلیف اخلاقی اختیار برای ادای آن است که البته این اختیار در قلمرو اخلاق و خارج از جهان پدیدارهاست. کانت خیر برین را که امکانات بوجود آوردن اخلاق و علتی دررا برای کل طبیعت را در ید طبیعت نمی‌داند و دلیل هماهنگی اخلاق و سعادت را در علتی دیگر جستجو می‌کند و این علت را به خداوند بزرگ نسبت می‌دهد «کانت ثابت میکند که این علت (هماهنگی اخلاق با سعادت) همانا خداوند یعنی کثال عقل محض است و نیکی برین تحقق‌پذیر نیست مگر آنچه خدا وجود داشته باشد و امکان دست یافتن ادمی به معصومیت را دلیل اخلاقی بر اثبات وجود خداوند و دلیل اخلاقی وجود خدا بر پایه این فرض استوار است که انسان موظف به متحقق ساختن خیر اعلاست و این کار فقط به یاری خداوند به انجام برساند. (۲۳) بطور خلاصه نظر کانت در خصوص انسان ووظیفه‌ی او و مختار بودن و معصومیت و نفس جاودان و خیر برین و خداوند چنین بیان شده که «۱- انسان تنها به شرطی قادر به ادای وظیفه است که مختار باشد ۲- انسان تنها به شرطی قادر به رسیدن به مرتبه معصومیت است که نفس جاویدان داشته باشد ۳- انسان تنها به شرطی قادر به متحقق ساختن خیر برین است که خداوند وجود داشته باشد. اختیار و آزادی انسان شرط لازم دست یافتن او به عصمت است که شرط لازم محقق شدن خیر برین و بنا بر این وجود خداست و به تعبیر دیگر امکان معصومیت و جاودانگی نفس از وجود خداوند لازم می‌آید و امکان معصومیت ملزم آزادی ادمی است ولی امکان حصول معصومیت نتیجه نمی‌شود. پیوند منطقی در مورد رابطه میان امر مطلق و اختیار از همه محکم‌تر و در مورد نسبت بین امر مطلق و وجود خدا از هر جا نامستقیم‌تر است. این بنظر می‌رسد بر پایه سخنان کانت اعتقاد به وجود خداوند و خلود نفس و مختار بودن انسان بی‌معنا نیست هر چند فاقد گزارهای علمی است.

نتیجه‌گیری

در تبیین و مقایسه نظریه اخلاقی و سیاسی دو فیلسوف و متفکر غربی، در نهایت با توجه به مستندات و فهم منطق درونی آثار مطالعه شده، نکات ذیل قابل‌دستیابی است:

۱. نقطه عزیمت ماکیاولی در طرح حکومت مطلوب، سیاست به عنوان هدفی در خود و برای خود است و اخلاق جایگاه مولوی ندارد. از دیدگاه کانت، وظیفه فلسفه اخلاق، توجیه احکام کلی و ضروری اخلاقی است. به بیان دیگر وظیفه فلسفه اخلاق این است که عناصر پیشینی را از عناصر تجربی متمایز ساخته و بررسی کند که چه توجیهی برای قبول عناصر پیشینی داریم. یعنی چگونه قادریم، به اصولی از رفتار که برای همه انسانها الزام‌آور است، دست یابیم.

- | | |
|------------------------|-----------------|
| 4. Ethical theories | تئوریهای اخلاقی |
| 5. Ethical crisis | بحرانهای اخلاقی |
| 6. Loyalty | وفاداری |
| 7. Critical philosophy | فلسفه انتقادی |
| 8. Ethical philosophy | فلسفه اخلاقی |
| 9. Ethical knowledge | معرفت اخلاقی |
| 10. Practical reason | عقل عملی |
| 11. Ethical society | جامعه اخلاقی |
| 12. Good ethics | اخلاق نیک |
| 13. Freedom | آزادی |
| 14. Material knowledge | معرفت مادی |
| 15. Formal knowledge | معرفت صوری |

اخلاقی‌اش، فربه تر است. چنین امری سبب می شود طرح بازسازی جامعه آرمانی ماکیاوولی بیشتر با نام «اخلاق سیاسی» قابل فهم باشد که هر دو در این مقاله با عنوان اخلاق دو سطحی مورد بحث و استدلال قرار گرفته‌اند.

ملاحظه‌های اخلاقی

در این پژوهش مرووری با معرفی منابع مورد استفاده، اصل اخلاق امانت‌داری علمی رعایت و حق معنوی مولفین آثار محترم شمرده شده است.

واژه نامه

- | | |
|-------------------------|-------------|
| 1. Ethics | اخلاق |
| 2. Politics | سیاست |
| 3. Political philosophy | فلسفه سیاسی |

References

- Alem A. History of western political philosophy. 1st ed. Tehran: Office of Political and International Studies. 2010. (In Persian).
- Wood A. Kant. Translated by Fooladi A. 1st ed. Tehran: Negahe Moaser. 2017. (In Persian).
- Lotfi M. Niccolo Machiavelli. 2nd ed. Iran/Tehran: Kharazmi Publication.
- Machiavelli N. The prince. Translated by Ashoori D. 2nd ed. Ketabe Parvaz Publication. 1994. (In Persian).
- Sarmadi H, Radmard S. Ethics and politics in Kant's critical philosophy. 1st International Conference on Innovation and Research in Arts and Humanities. 2015. (In Persian).
- Majidi H, Ghorbani M. The relationship between ethics and politics in the thought of Imam Khomeini and Immanuel Kant. Journal of the Approach to the Islamic Revolution, 2011; 16: 67-88. (In Persian).
- Mahmoodi SA. Political philosophy of Kant. 3rd ed. Tehran: Negahe Moaser Publication. 2004. (In Persian).
- Manoochehri A, Jamali H. Reflections on Kant's political philosophy. Mofid Quarterly, 2001; 25: 1-10. (In Persian).
- Jahanbagloo R. Machiavelli Renaissance thought. 1st ed. Iran/Tehran: Markaz Press. 1994. (In Persian).
- Kant I. Kritik der reinen Vernunft. Translated by Adib Soltani S. 3rd ed. Tehran: Amirkabir Publication. 2008. (In Persian).
- Kant I. Critique of practical Reason. 1st ed. USA/New York: The Liberal Arts. 1956.
- Durant W. History of philosophy. Translated by Zaryab A. Tehran: Scientific and Cultural Publication. 2008. (In Persian).
- Abravesh M. Machiavelli and the theory of politics minus ethics. 1st ed. Tehran: Young Sociologists. 2019. (In Persian).
- Kant I. Groundwork of metaphysic of morals 1st ed. GB/London: Hutchinson University Library. 1970
- Fardid G, Akbari A, Ghafoorinezhad M. Development of Kant's theory of conscientiousness in analyzing the conflicts of duties in moral propositions (case study of euthanasia). Ethics in Science and Technology 2023; 18 (1): 23-27 Dor: [20.1001.1.22517634.1402.18.1.4.1](https://doi.org/10.1001.1.22517634.1402.18.1.4.1)
- Yarali B, Fahim M, Jafari M. Free Will as a Fundamental Basis of Moral Action According to Mulla Sadra and Kant. Int. J. Ethics Soc 2023; 5 (1): 13-19. Doi: [10.52547/ijethics.5.1.3](https://doi.org/10.52547/ijethics.5.1.3)
- Kant I. Critique of pure Reason. London: Cambridge University Press, 1997.
- Liddell BEA. Kant on the foundation of morality. 1st ed. Bloomington and London: Indian University Press, 1970.
- Ghoreishi Mohammadi F. Law from the Point of View of Moral Views of Immanuel Kant and Hans Kelsen. Ethics in Science and Technology 2024; 19 (3): 37-44. Doi: [10.22034/ethicsjournal.19.3.37](https://doi.org/10.22034/ethicsjournal.19.3.37)
- Plamenatz J. Man and society: Political and social theory from Machiavelli to Marx. Translated by Firouzmand K. 1st ed. Tehran: Rozaneh. 2009. (In Persian).
- Masoudi J, Sadatizadeh SS. Relationship of moral and politics. Ethics in Science and Technology 2016; 10 (3): 19-28. Dor: [20.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8](https://doi.org/10.1001.1.22517634.1394.10.3.3.8)
- Beck L W. A commentary on Kant's critique of practical Reason. USA/ Chicago: The University of Chicago Press, 1960.
- Saadat E. History of philosophy from Wolf to Kant. 1st ed. Tehran: Soroush Publication. 2016. (In Persian).
- Tabatabaei SJ. The old versus the new: A history of modern political thought in Europe. 1st ed. Tehran: Moaser Publication. 2003. (In Persian).
- Mohammadrezaei M. Explanation and criticism of Kant's moral philosophy. [Ph.D. thesis]. Tehran University. 1999. (In Persian).